

## سیاست گذاری اتحاد راهبردی در توسعه منطقه ای

عباس مصلی نژاد\*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۱ - تاریخ تصویب: ۸۸/۱۱/۲۱)

### چکیده:

این مقاله الگوی اتحاد راهبردی را به عنوان یکی از رویکردهای توسعه منطقه ای و منطقه گرایی جدید مورد کنکاش قرار می دهد. گرایش به سوی رویکرد سیاست گذاری اتحاد راهبردی، مشارکت شرکت های چندملیتی با اقتصاد ملی و منطقه ای است. این امر در راستای توسعه اقتصاد جهانی و افزایش ظرفیت اقتصاد سرمایه داری انجام گرفته است. این مجموعه ها توانسته اند شبکه های تولید جهانی را در مناطق در حال توسعه فعال کرده و به این ترتیب، سرمایه های منطقه ای را تولید نمایند که شامل موضوعاتی همانند فنآوری، منابع انسانی و سرمایه اجتماعی است. این نکته نشان می دهد که سرمایه گذاری مالی بدون توجه به مولفه های انسانی، اجتماعی، فرهنگی و صنعتی شکل نمی گیرد. کشورهایی که توسعه منطقه ای را تجربه نموده اند، شاهد به کارگیری روش های سازمان یافته ای در سیاست گذاری توسعه اقتصادی بوده اند. بنابراین، توسعه اقتصادی نخستین گام برای توسعه منطقه ای محسوب می شود. این رویکرد در کشورهای آسیای شرقی در راستای توسعه صنعتی شکل گرفته است. دومین شاخص توسعه منطقه ای را می توان مشارکت نهادهای اقتصاد بین المللی با مجموعه های ملی و منطقه ای دانست. در این شرایط شبکه های تولید، توزیع و بازار جهانی گسترش بیشتر پیدا می کنند. این شاخص ها را می توان در روند سیاست گذاری توسعه منطقه ای در آسیای شرقی مورد ملاحظه قرار داد.

### واژگان کلیدی:

سرمایه گذاری، برنامه ریزی مالی، توسعه صنعتی، شبکه بندی اقتصادی، اتحاد راهبردی، منطقه گرایی جدید

### مقدمه

الگوی اتحاد راهبردی به مثابه یکی از رهیافت‌های توسعه منطقه‌ای و همچنین منطقه‌گرایی جدید محسوب می‌شود. بسیاری از نظریه‌پردازان توسعه منطقه‌ای خاطر نشان کرده‌اند که «رهیافت همگرایی تجاری» در روند توسعه منطقه‌ای، کارکرد خود را از دست داده است. کشورهای آسیایی به ویژه واحدهای سیاسی آسیای شرقی برای نیل به توسعه منطقه‌ای از الگوهای جدید بهره گرفته‌اند که مبتنی بر مشارکت و «همگرایی مالی» (Financial Integration) میان کشورهای منطقه‌ای است. این راهبرد زیرساخت اصلی سیاست‌گذاری توسعه اقتصادی در حوزه‌های منطقه‌ای را شکل داده است.

این الگو در حوزه‌های جغرافیایی مختلف استفاده شده است. اگرچه برای نخستین بار کشورهای اتحادیه اروپا از طریق هماهنگ‌سازی مبادلات پولی - مالی درصدد برآمدند تا مطلوبیت‌های منطقه‌گرایی را گسترش دهند؛ اما این الگو هم اکنون طیفی گسترده از کشورها را دربرمی‌گیرد. بهره‌گیری از الگوی همگرایی مالی منطقه‌ای، زمینه سیاست‌گذاری براساس به کارگیری مؤلفه‌های مالی در سایر حوزه‌های توسعه منطقه‌ای را به وجود می‌آورد و زیرساخت لازم برای سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی را شکل می‌دهد.

در شرایط موجود شاهد شکل‌گیری اتحادیه پولی و اقتصادی آفریقای غربی نیز می‌باشیم. این اتحادیه از «فرانک مرکزی آفریقا» (Central Franc Of Africa) به عنوان واحد ارزی منطقه‌ای بهره خواهد گرفت. به همان گونه‌ای که کشورهای اروپایی توانسته‌اند از واحد مالی مشترک برای همکاری‌های تجاری و مالی بین‌المللی خود استفاده نمایند. مشابه چنین فرایندی را نظام موافقت‌نامه‌های تجاری - مالی آمریکای شمالی به وجود آورده است. آنها توانسته‌اند سیاست مالی مشترک را بین کشورهای عضو نفتا، یعنی آمریکا، کانادا، مکزیک و شیلی به اجرا درآورند (Henning, 2002: 118).

زمانی که موضوعات مالی در دستور کار کشورهای منطقه‌ای قرار می‌گیرد، زمینه برای شکل‌گیری نهادها، مجموعه‌ها و فرایندهایی به وجود می‌آید که قادرند تا حوزه‌هایی فراگیرتر را در ارتباط با موضوعات اجتماعی، بهداشتی، محیط زیست و همچنین فرایندهای اقتصادی با جهت‌گیری تجاری و مالی ایجاد نمایند. به‌طور کلی، موافقت‌نامه‌های تنظیم شده می‌تواند نظام منطقه‌ای را ایجاد کند که زمینه ارتقاء سطح همکاری‌ها را به وجود آورد. در این خصوص تئوری دومینو در سیاست بین‌الملل دهه ۱۹۶۰ میلادی مورد استفاده قرار گرفت و شکلی جدید از دومینوی اقتصادی طراحی شده که می‌تواند بر سازمان‌دهی نظام‌های منطقه‌ای از طریق گسترش همکاری‌های مالی و ارتقاء آن به سایر حوزه‌ها در قالب سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی تأثیرگذار باشد (پارسونز، ۱۳۸۵: ۲-۳۲۰).

چنین الگویی هم اکنون در «اتحادیه پولی و اقتصادی آفریقای غربی» «اتحادیه مرکوسور» (Mercosor Union) در آمریکای لاتین، موافقت‌نامه اقتصادی نفتا و همچنین مجموعه ای همانند آ.سه.آن نیز مشاهده می‌شود. در این فرایند کشورهای منطقه‌ای به موازات مشارکت با یکدیگر زمینه همکاری‌های گسترده تر مالی، تجاری، اجتماعی و زیست محیطی را فراهم می‌آورند. تئوری اتحاد راهبردی بر این امر تأکید دارد که هرگونه همکاری مالی - تجاری می‌تواند زمینه گسترش همکاری‌های متقابل و چندجانبه را در حوزه‌های منطقه‌ای فراهم آورد.

در این ارتباط، نظریات متعدد برای سرعت بخشیدن به همکاری‌های منطقه‌ای ارائه شده است. نظریه "اتحاد راهبردی" (Strategic Conjunction) بر این امر تأکید دارد که هرگونه همکاری دوجانبه در زمینه‌های مالی - تجاری می‌تواند به عرصه‌های متنوع‌تر گسترش یابد. به این ترتیب، فرایند تکامل روابط بازیگران منطقه‌ای در دو سطح انجام می‌گیرد. در سطح اول، تعداد بازیگران افزایش می‌یابد. این نکته را می‌توان در قالب «اتحاد کمی راهبردی» مورد توجه قرار داد. در سطح دوم از تکامل شکل‌بندی‌های منطقه‌ای، شاهد افزایش موضوعات مورد تعامل بین بازیگران می‌باشیم. این موضوع نیز بر مبنای «اتحاد کیفی راهبردی» تبیین گردیده است. هر یک از فرایندهای یاد شده را می‌توان زمینه ساز شکلی خاص از همکاری محدود دانست که به همکاری‌های گسترده تر تبدیل می‌شود.

در روند همکاری‌های چندجانبه منطقه‌ای، سطح فعالیت کشورها می‌تواند از یک حوزه جغرافیایی به حوزه‌های دیگر نیز منتقل شود. طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۵ میلادی شاهد ظهور «بازیگران فرامنطقه‌ای» (Trans-National Actors) می‌باشیم.

در چنین شرایطی، ضرورت‌های اقتصادی منجر به گسترش سطح همکاری‌های چندجانبه فرامنطقه‌ای گردیده است. از جمله این‌گونه سازمان‌ها و نهادهای فرامنطقه‌ای می‌توان به «سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-پاسفیک» (Asia-Pacific Economic Co-operation) اشاره داشت. این مجموعه را که در سال ۱۹۹۵ میلادی شکل گرفت می‌توان اولین سازمانی دانست که اولاً، ماهیت مالی - تجاری دارد، ثانیاً، حاصل تکامل همکاری‌های منطقه‌ای به همکاری‌های فرامنطقه‌ای بوده است. سازمان مزبور که به اپک (APEC) معروف است، طی سال‌های بعد از تشکیل، رشدی قابل توجه داشته است (اونیل، ۱۳۳۸: ۵۰-۲۴۹).

به موازات اپک می‌توان به «سازمان همکاری‌های شانگهای» (SCO: Shanghai Co-operation organization) نیز اشاره داشت. این سازمان در سال ۲۰۰۱ میلادی بر اساس همکاری کشورهای چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان تشکیل شد. هدف اصلی گروه شانگهای را می‌توان گسترش همکاری میان کشورهای عضو در حوزه مسایل فرهنگی، مالی، تجاری و امنیتی دانست. در سال ۲۰۰۵ میلادی نیز کشورهای سنگاپور، بروئی، شیلی و

نیوزیلند به تأسیس سازمان جدیدی با عنوان «موافقت‌نامه مشارکت اقتصادی فراپاسیفیک» (Trans-Pacific Strategic Economic Partnership Agreement) مبادرت کردند. این سازمان توانست موافقت‌نامه تجارت آزاد میان دولت‌های آسیای شرقی، اقیانوسیه و آمریکای لاتین را به امضاء رساند.

در سال ۲۰۰۲ میلادی نیز «موافقت‌نامه بانکوک» (Bangkok Agreement) منعقد شد. این موافقت‌نامه نیز بین کشورهای چین، لائوس، کره جنوبی، بنگلادش، هند و سریلانکا به امضاء رسید. این نکته نشان می‌دهد که شکل‌گیری ساختار منطقه‌ای در حوزه آسیای شرقی، آثار دیگری نیز به همراه داشته است. در سال ۲۰۰۴ میلادی نیز پیمان‌نامه همکاری جدید بین کشورهای بنگلادش، بوتان، هند، نپال، سریلانکا و میانمار منعقد شد که به «موافقت‌نامه خلیج بنگال» (Bengal Golf Agreement) موسوم است. به موازات اجلاس‌های داووس (Davos Summit)، اجلاس‌های «بوآو» (Boao Summit) نیز در سال ۲۰۰۷ میلادی شکل گرفت. این مجموعه، اجلاس‌های خود را با هدف تقویت همکاری‌های اقتصادی در حوزه آسیا برگزار کرد. اکثر کشورهای قدرتمند آسیا از جمله ژاپن، چین، کره جنوبی، هند، پاکستان، ایران و عربستان سعودی در آن مشارکت دارند.

### ۱- نقش آسیای شرقی در نظام توسعه منطقه‌ای

سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی را می‌توان محصول فعالیت‌های اقتصادی گسترده و سازمان‌یافته در حوزه آسیای شرقی دانست. این منطقه جغرافیایی طی ۴۰ سال به تحول بنیادین در گذار اقتصادی دست یافته است. در دهه ۱۹۶۰ میلادی، آسیای شرقی تقریباً یکی از بخش‌های ضعیف جهان به حساب می‌آمد. کشورهایی همانند کره جنوبی، سطح درآمد سرانه مشابه با بسیاری از کشورهای آفریقایی دارا بوده‌اند. به طور کلی، آسیای شرقی در سال ۱۹۶۰ میلادی صرفاً ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص می‌داد؛ در حالی که این منطقه در دهه ۱۹۹۰ میلادی یکی از سه مرکز اقتصاد منطقه‌ای جهان بوده و در سال ۱۹۹۵ میلادی، ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص داده است.

در این شرایط، آسیای شرقی به فروشگاه جدید برای تولید و عرضه کالاهای خدماتی جهان تبدیل شد؛ مکانی که دارای بازارهای درحال گسترش و قدرت مالی فراگیر می‌باشد. تا دهه ۱۹۹۰ میلادی، ژاپن را می‌توان رهبر توسعه اقتصادی منطقه آسیای شرقی دانست. از این مقطع زمانی به بعد، چین نیروی اصلی تکانه‌های اقتصاد منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر باید تأکید داشت که چین و ژاپن در میان ۴ اقتصاد ملی بزرگ جهان قرار دارند. این امر حاصل سیاست‌گذاری مالی-تجاری توسط کشورهای منطقه‌ای محسوب می‌شود.

مازاد اقتصادی کشورهای آسیای شرقی در مقایسه با سایر مناطق رشد بیشتر پیدا کرده است. این منطقه توانست از طریق «سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی» مرکزی برای فعالیت بزرگ‌ترین بانک‌ها، شرکت‌های چندملیتی و همچنین بازیگران فعال اقتصاد جهانی قلمداد گردد (فاین، ۱۳۸۵: ۲۰۲-۴).

محور اصلی رشد اقتصادی در کشورهای آسیای شرقی را می‌توان مشارکت چندبعدی و فراگیر دانست. این موضوع در سطوح مختلف شکل گرفته است. نخستین و اصلی‌ترین حوزه فعالیت مشارکتی در حوزه اقتصادی را می‌توان مربوط به «پارادایم تحول دولتی» دانست. در این ارتباط، دولت به موازات فعالیت شرکت‌ها و نهادهای اقتصادی، نقشی مؤثر در کنترل سرمایه و فرایندهای اقتصادی ایفاء کردند. فعالیت اقتصادی کشورهای این منطقه از یک سو معطوف به سرمایه‌داری مشارکت (در چارچوب همکاری دولت - شرکت‌های اقتصادی) بوده و از سوی دیگر، این کشورها توانسته‌اند روند توسعه صنعتی را شکل داده و نهادینه نمایند. توسعه صنعتی زمینه ارتقاء قابلیت‌های اقتصادی منطقه‌ای را فراهم آورده که این قابلیت‌ها را می‌توان زمینه ساز تحقق همکاری‌های چندجانبه دانست.

از سوی دیگر، سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی در توسعه منطقه‌ای به گونه‌ای شکل گرفته که هر یک از کشورهای آسیای شرقی توانسته‌اند مسیر توسعه را از یکدیگر بیاموزند و با اتخاذ سیاست‌های مشابه آن را به مرحله اجرا گذارند. هر یک از کشورهای این منطقه دارای تجربه مشابه در امر توسعه اقتصادی هستند. در این روند، شرکت‌های ژاپنی از طریق سرمایه‌گذاری و سازمان‌دهی اتحاد راهبردی، نقش اولیه و مهم در کمک به همگرایی اقتصاد منطقه‌ای کشورهای آسیای شرقی ایفاء کرده‌اند.

در این ارتباط، هر کشوری که می‌توانست فرایند توسعه را طی نماید و به نتایج اقتصادی مؤثر نایل شود، به عنوان میزبان و شاخص اقتصادی کشورهای در حال صنعتی شدن دیگر قرار می‌گرفت. لازم به توضیح است که در چنین فرایندی، شرکت‌های آمریکایی نیز نقش مشارکتی تعیین‌کننده و تأثیرگذاری داشته‌اند. این امر منجر به سرمایه‌گذاری و تجارت فراگیر بین چندین کشور گردید. نتایج آن را می‌توان در شکل‌گیری روند «وابستگی متقابل» (Mutual Dependence) میان بازیگران دانست.

زمانی که بحران مالی ۸-۱۹۹۷ میلادی شکل گرفت، پیوند درونی اقتصاد کشورهای آسیای شرقی را آشکار ساخت. در این ارتباط، نیروهای مختلف، نقش تعیین‌کننده ایفاء کردند. هر یک از این نیروها توانستند در توسعه همکاری‌های متقابل در بازارهای منطقه‌ای مشارکت نمایند؛ نیروهایی که نقش همگرایانه متنوعی را در اتحاد منطقه به یکدیگر در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فناورانه ایفاء نمودند (گودبای، ۱۳۸۲: ۳۴۰-۳۳۹).

بسیاری از تحلیل‌گران بر این اعتقادند که توسعه نظام اقتصاد منطقه‌ای و همبستگی فزاینده چنین کشورهایی، زمینه جهانی شدن را فراهم می‌آورد؛ زیرا در روند جهانی شدن می‌بایست نیروهای ملی نقشی سازنده‌تر در شکل‌بندی‌های منطقه‌ای و بین منطقه ای ایفاء نمایند. اگر حوزه‌های مالی، تجاری و صنعتی کشورهای منطقه ای در فضای مشارکت و همگرایی قرار گیرد، در آن شرایط، روند جهانی شدن سرعت بیشتری پیدا خواهد کرد. به همین دلیل است که موضوعات اقتصادی آسیای شرقی، به‌گونه‌ای مرحله‌ای به سایر حوزه‌ها نیز منتقل می‌شود. رهیافت‌های مختلف می‌تواند چنین شرایطی را تفسیر نماید. رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌المللی بیش از سایر تفاسیر تحلیلی و نظری می‌تواند روند اتحاد راهبردی را تفسیر و تبیین نماید (رادریگز، ۱۳۸۰: ۳۸۲).

به موازات اراده سیاسی و راهبردهای توسعه منطقه ای که از طریق سیاست گذاری اتحاد راهبردی انجام گرفته است، شاهد نقش آفرینی نیروهای متنوع دیگر نیز در ارتباط با همبستگی و توسعه منطقه ای در حوزه آسیای شرقی می‌باشیم.

جامعه آسیای شرقی و نیروهای اجتماعی آن از همبستگی فرهنگی و اهداف راهبردی مشترک بیشتر در مقایسه با سایر لایه‌های اجتماعی - اقتصادی مناطق جهان برخوردارند. آنها توانسته‌اند به موازات فعالیت‌های تجاری، سرمایه‌گذاری و تحرکات مالی، اقدامات دیگر را در راستای پیوند زیرساخت‌های اجتماعی به انجام رسانند. در این ارتباط، نظام حمل و نقل، ارتباط جاده‌ای و فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته، زمینه مهاجرت، جهان گردی و تنوع بخشیدن به بنگاه‌های رسانه‌ای و ماهواره‌ای را فراهم آورده است. اگر تراکم رو به رشد در حوزه ارتباطات اجتماعی ایجاد شود، در آن شرایط، زمینه برای ایجاد احساس هویت مشترک و همچنین شکل‌بندی‌های سازمانی و ساختاری مشترک به وجود می‌آید. این روند در آسیای شرقی بیش از سایر حوزه‌های جغرافیایی منعکس شده است (Pempel, 2005: 182).

تحولات اقتصادی در حوزه آسیای شرقی توانست بر نشانه‌های ژئوپلیتیک منطقه تأثیر بگذارد. در دورانی که نظام اقتصاد مشارکتی در آسیای شرقی شکل نگرفته بود، غربی‌ها این منطقه را به عنوان خاور دور مورد شناسایی قرار داده بودند. زمانی که هر منطقه ای بتواند موجودیت تولیدی داشته باشد، در آن شرایط امکان شکل‌گیری هویت نیز اجتناب‌ناپذیر است. «هتته» (Hettne) بر این اعتقاد است که مناطق به طور طبیعی وجود ندارند. تعاریف انجام شده از هر منطقه براساس مشکلات یا مطلوبیت آن انجام می‌گیرد.

گسترش شکل‌بندی‌های اقتصاد منطقه ای توانسته است هویتی جدید را برای آسیای شرقی ایجاد نماید؛ هویتی که مبتنی بر تولید، همکاری و مشارکت باشد، زمینه‌های ایجاد شکل‌بندی‌های اقتصادی و هویت سیاسی جدید را به وجود می‌آورد که با قالب‌های گذشته آن تفاوت

دارد. تولید اقتصادی، هویت اجتماعی و سیاسی کشورهای منطقه ای را دگرگون خواهد کرد (Hettne, 2005: 2).

محور اصلی تغییر در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیک، اقتصادی و سیاسی آسیای شرقی را می‌توان ناشی از پیوند تجارت انتقالی با ضرورت‌های نظام جهانی دانست. به همان‌گونه‌ای که سیاست و اقتصاد بین‌الملل در روند همبستگی قرار دارند، نیروهای وحدت بخش نیز می‌توانند موقعیت واحدهای سیاسی یا کشورهای منطقه ای را در نظام بین‌الملل ارتقاء دهند. به این ترتیب، در دهه های ۷۰-۱۹۶۰ میلادی کشورهای آسیای شرقی توانستند هویت ملی خود را در قالب تولید اقتصادی سازمان دهی نمایند. این سازمان دهی در دهه های ۹۰-۱۹۸۰ میلادی ماهیت منطقه‌ای پیدا کرد. چنین رویکردی تا اواخر قرن ۲۰ میلادی، گسترش قابل توجه پیدا کرد. روند یاد شده نشان می‌دهد که هرگاه اراده تولید اقتصادی شکل گیرد و این امر از طریق فرایندهای معطوف به اتحاد راهبردی سازمان دهی شود، در آن شرایط زمینه برای توسعه منطقه ای و همچنین توسعه بین منطقه ای فراهم خواهد شد. طبعاً کشورهایی که از اقتصاد مؤثر و نقش محوری‌تری برخوردارند، قادر می‌توانند تا چنین روندهایی را سازمان‌دهی نمایند (Cohen, 1990: 68).

فرایند یاد شده نشان می‌دهد که آسیای شرقی توانسته است، به قابلیت‌هایی دست یابد که خود را از «فضای شرق دور» جدا کرده و به این ترتیب در قالب جغرافیای اقتصادی - راهبردی جدید معنا پیدا کرد که آن را منطقه آسیا-پاسفیک می‌نامند. علت آن را باید در تقویت پیوندهای اقتصادی فرامنطقه‌ای شرق آسیا در عرض اقیانوس آرام دانست. در این حوزه جغرافیایی، فعالیت‌های مربوط به تجارت انتقالی از تحرک و تنوع بیشتر برخوردار است. هر کشور، نهاد اقتصادی و گروه تجاری از قابلیت‌هایی برخوردار می‌شود که می‌تواند با یکدیگر در وضعیت همگرایی قرار گیرد. این امر منطقه‌گرایی را تنوع و گسترش می‌دهد (Lee, 2002: 218).

شواهد نشان می‌دهد که آسیای شرقی توانسته است محرک‌هایی متنوع را برای گسترش روند توسعه منطقه‌گرایی مورد استفاده قرار دهد. «محرک‌های سطح خرد» مربوط به حوزه های اجتماعی است. نظریه‌های همگرایی و کارکردگرایی که مربوط به دهه های ۶۰-۱۹۵۰ میلادی بوده است، نیز بر چنین نشانه‌هایی تأکید دارد؛ در حالی که موج‌های جدید منطقه‌گرایی بر «محرک‌های سطح کلان» تأکید داشته که ترکیبی از اراده حکومت‌ها و نهادهای منطقه ای و بین منطقه‌ای می‌باشد.

ترکیب این‌گونه محرک‌ها می‌تواند زمینه‌های مشارکت، همکاری و همبستگی دولت‌ها در راستای توسعه منطقه ای و انتقال آن به فضای بین منطقه ای را فراهم آورد. در این شرایط،

منطقه‌گرایی به عنوان فرایندی محسوب می‌شود که دارای محرک‌های افقی - عمودی است. این محرک‌ها ماهیت سیاسی، اقتصادی، ارتباطی و فرهنگی دارند (Katzenstein, 2005: 19).

موج‌های منطقه‌گرایی تأثیر خود را بر نظام بین‌الملل نیز بر جای گذاشته است. در شرایط موجود نمی‌توان نیروهایی را مشاهده کرد که فارغ از فضای ارتباط چندجانبه باشند. موج‌های جدید توانسته است سطحی متنوع از همکاری‌ها را به وجود آورد. هرگاه همکاری ایجاد شود، زمینه برای منطقه‌گرایی فرهنگی - اجتماعی نیز به وجود آمده و از این طریق زمینه برای اجتماع منطقه‌ای، اجتماع اقتصادی و نیز اجتماع امنیتی ایجاد می‌شود. این مولفه‌ها محصول احساس هویت مشترک فزاینده می‌باشند. به هر میزان فرایندهای اقتصادی تنوع بیشتری پیدا نماید، زمینه برای گسترش همکاری‌های متنوع تری فراهم شده و از این طریق می‌توان نشانه‌هایی از هویت مشترک را مورد توجه قرار داد (Buzan & Waerer, 2003: 45).

در روند فعالیت‌هایی که منجر به توسعه صنعتی و اقتصادی در کشورهای آسیای شرقی گردید، می‌توان نشانه‌هایی را مورد ملاحظه قرار داد که به موجب آن سطح همکاری‌ها به گونه تصاعدی ارتقاء می‌یابد. این همکاری‌ها می‌تواند ماهیت افقی، عمودی و مورب داشته باشد. هر یک از فرایندهای یاد شده تحت تأثیر محرک‌های اقتصادی، سیاسی یا بین‌المللی خاص انجام می‌گیرد. تمامی نشانه‌هایی که در روند توسعه اقتصادی کشورهای آسیای شرقی وجود دارد، بیانگر مطلوبیت‌های مشارکت در فضای منطقه‌ای - بین‌المللی از طریق گسترش همکاری‌ها با نهادهای اقتصادی بین‌المللی و ارتقاء هنجارهای فرهنگی و اجتماعی در حوزه منطقه‌ای می‌باشد (Gamble & Payne, 1996: 39).

## ۲- سیاست‌گذاری جغرافیای اقتصادی در توسعه منطقه‌ای

جغرافیا تابعی از مؤلفه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی محیط پیرامون خود می‌باشد. به همین دلیل است که جغرافیا همانند هنجارها همواره در حال بررسی می‌باشد. به همان‌گونه‌ای که شکل بندی فرهنگی - اجتماعی ثابت وجود ندارد، مؤلفه‌های جغرافیایی نیز همواره در حال تغییر، دگرگونی و بازسازی دائمی می‌باشد. هرگاه شکل بندی‌های صنعتی، اقتصادی و تولیدی یک جامعه با تغییر همراه شود و یا این که برنامه ریزی مالی در راستای توسعه تجاری یا صنعتی شکل گیرد، نه تنها فضای فرهنگی منطقه دچار دگرگونی می‌شود، بلکه شاخص‌ها و نشانه‌های جغرافیایی آن نیز دگرگون می‌گردد.

یکی از دلایل تحقق سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی در روند توسعه منطقه‌گرایی را می‌توان تأثیرگذاری بر جغرافیای اقتصادی مناطق مختلف دانست. جغرافیای اقتصادی در هر حوزه منطقه‌ای بر چگونگی فعالیت‌های تولیدی، تجاری و تخصصی آن منطقه دلالت دارند. این امر



فضاهای اقتصادی جدید را تولید می‌کند. شواهد نشان می‌دهد که منطقه‌گرایی در تداوم تولید صنعتی انجام گرفته، که در این روند نیروهای مختلفی خلق می‌شوند که قادرند تا فراتر از اقتصاد ملی، نقش تعیین‌کننده و تاثیرگذاری را ایفاء نمایند (Borras et al, 2000: 112).

هرگاه نیروهای اقتصادی که نقش تجاری را ایفاء می‌کنند، در فضای تولید اقتصادی فراگیر و گسترده قرار گیرند، در آن شرایط، زیر ساخت‌های توسعه ایجاد می‌شود. اگر چنین روندی از پویایی، تنوع و گستردگی بیشتر برخوردار شود، در آن شرایط، امکان توسعه اقتصادی در سطح منطقه‌ای فراهم می‌شود. این امر نشان می‌دهد که بدون توسعه اقتصادی در سطح ملی، امکان گسترش آن به حوزه‌های جغرافیایی فراگیر وجود ندارد.

بنابراین، جغرافیای اقتصادی بر این امر تأکید دارد که ساختار تولیدی و فرایندهای اقتصادی کشورها تحت تأثیر موج‌های محرک منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و فرومنطقه‌ای قرار می‌گیرند. در این شرایط هرگونه پیوند بین حوزه‌های تولید، توزیع و بازار اقتصادی تأثیر خود را بر جغرافیای اقتصادی به جا می‌گذارد. «الذز (Olds) و دیگران» بر این اعتقادند که به موازات منطقه‌گرایی، زمینه برای تغییر در جغرافیای اقتصادی نیز به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، آنان بر این اعتقادند که منطقه‌گرایی و سیاست منطقه‌ای باید معطوف به شاخص‌هایی باشد که بر تولید اقتصادی، مشارکت نهادها و شرکت‌های اقتصادی و همچنین بازار سرمایه داری تأثیر به جا گذارد (Olds et al, 1999: 22).

این نظریات در قالب منطقه‌گرایی نوین از اهمیتی ویژه برخوردار است. مؤلفه‌های اجتماعی-اقتصادی می‌توانند بر فرایندهای تولید تأثیر بگذارند. زمانی که مشارکت جمعی انجام شود، زمینه برای شکل‌گیری فرایندهایی به وجود می‌آید که از یک سو منجر به همکاری چندجانبه و از سوی دیگر به تفکیک فرایندهای تولید اقتصادی-اجتماعی منجر می‌شود. این امر زیرساخت‌های مربوط به نظریات همگرایی، کارکردگرایی و منطقه‌گرایی نوین را شکل می‌دهد.

در ساختار منطقه‌گرایی نوین این موضوع مورد بحث قرار گرفته است که آیا مجموعه‌های تجاری که دارای فعالیت گسترده منطقه‌ای می‌باشند و به موجب فعالیت خود، اتحادیه‌های گمرکی و شکل‌بندی‌های منطقه آزاد تجاری را ایجاد می‌کنند؛ به چه میزان بر تکامل منطقه‌گرایی تأثیرگذار بوده و قادر است تا پویایی‌های خود را در حوزه‌های جغرافیایی متنوع مورد آزمون قرار دهد. این رویکرد در قالب معیارهایی مورد سنجش قرار می‌گیرد که باید آن را پیامد و انعکاس منطقه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی اقتصادی دانست. در این ارتباط، موضوع رفاه یکی از عوامل سنجش موفقیت توسعه اقتصادی در روند منطقه‌گرایی محسوب می‌شود.

تأثیر منفی همکاری های اقتصادی منطقه ای بر رفاه اجتماعی را باید ناشی از انحراف تجاری دانست. این امر زمانی رخ می دهد که کشورهای تولیدکننده کارآمدی که تمایلی به مشارکت در روند منطقه گرایی ندارند، از مزایای همکاری جمعی اقتصادی بی بهره می مانند. طبعاً در چنین شرایطی تجارت آزاد یا آزادسازی اقتصادی در فضای منطقه ای ایجاد نمی شود؛ از سوی دیگر، لازم است تا اثرات منفی انحراف تجاری که بر مساله رفاه و درآمدهای عمومی تأثیر به جا می گذارد، در مقابل اثرات مثبت رفاهی که ناشی از تولید، همکاری یا «خلاقیات تجاری» است، اندازه گیری شود. تولید و خلاقیات تجاری زمانی شکل می گیرد که جریان آزادسازی تعرفه های داخلی به تولیدکنندگان داخل مجموعه اجازه می دهد تا سهم خود را در حوزه منطقه ای گسترش دهند. این امر خارج از موانع و محدودیت های بیرونی شکل می گیرد (Acharge, 2004: 11).

فرایند توسعه اقتصادی در حوزه آسیای شرقی را می توان انعکاسی از مشارکت کشورها و تولیدکنندگانی دانست که منافع خود را در همکاری و مشارکت دانسته اند. آنان به این جمع بندی رسیدند که از طریق سازمان دهی تعرفه ها و ایجاد سازمان های تجاری مشترک که امکان رقابت و مشارکت در آن وجود دارد، به نتایج مؤثرتر نایل می شود. در این شرایط، جغرافیای اقتصادی جدید تعریف می شود؛ یعنی اینکه تقسیم بین المللی کار جدید انجام می گیرد. هر تولیدکننده از طریق فرایندهای اقتصادی می تواند به نتایج تجاری بیشتر نایل شود. به همین دلیل است که موانع تجاری را محدود می سازد.

به عبارت دیگر، تعرفه ها و موانع بیرونی می تواند محدودیتی را برای دیگران ایجاد کنند، اما این گونه محدودیت ها نمی تواند نتایج مثبت و سازنده ای را ایجاد نماید. به عبارت دیگر می توان به این جمع بندی رسید که تعرفه ها در روند منطقه گرایی به گونه مشهودی کاهش می یابد. این امر نمادی از مشارکت غیرمستقیم برای نیل به سود بیشتر از طریق افزایش محرک های اقتصادی می باشد.

در این شرایط، تولیدکنندگان ناکارآمد خود را در معرض بازی جدید می بینند. آنان در مرحله اول مقاومت می کنند، زیرا رقابت را با منافع خود سازگار نمی دانند؛ اما در شرایطی که اراده سیاسی برای توسعه اقتصادی از طریق مشارکت بانهادهای بین المللی و شرکت های چندملیتی شکل می گیرد، طبیعی است که این مجموعه ها ناچارند تا راهبرد خود را دگرگون نمایند. چنین فرایندی، زمینه های لازم برای تغییر در نوع تولید، نوع مشارکت و فرایند تولید اقتصادی را به وجود می آورد. در چنین شرایطی، شاهد ظهور جغرافیای اقتصادی نوینی می باشیم (Hurrel, 1995: 64).

کشورهایی که از ظرفیت لازم برای تغییر در فرایندهای تولید اقتصادی برخوردارند و یا اینکه امکان همکاری و مشارکت آنان با سایر مجموعه‌های اقتصادی وجود دارد، از روندهای توسعه اقتصادی از طریق تغییر در قواعد همکاری استقبال به عمل می‌آورند. آن‌ها نسبت به موج‌های جهانی واقف بوده و توسعه را با اعمال کنترل گسترده و یا فرایندهای یکجانبه امکان‌پذیر نمی‌دانند. این امر نه تنها قواعد حقوقی و فرایندهای اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه شکلی جدید از جغرافیای اقتصادی نیز ایجاد می‌شود.

### ۳- سیاست‌گذاری اجتماعی - هنجاری در توسعه منطقه‌ای

سیاست‌گذاری اقتصادی بدون توجه به مؤلفه‌های اجتماعی مورد توجه و پذیرش قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر هرگونه تغییر و دگرگونی جغرافیایی و اقتصادی نیازمند آن است که زیرساخت‌های اجتماعی و هنجاری‌اش فراهم گردد. به همین دلیل است که تحلیل‌گران موضوعات منطقه‌گرایی جدید علاوه بر شاخص‌ها و نشانه‌های اقتصادی-فناورانه به مؤلفه‌های هنجاری و اجتماعی نیز توجه دارند.

براساس چنین رویکردی نه تنها اتحاد راهبردی در حوزه‌های فنی و تکنیکی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه باید جلوه‌هایی از پیوند و همبستگی اجتماعی-هنجاری نیز ایجاد گردیده تا زمینه‌های مربوط به توسعه منطقه‌ای فراهم گردد. نظریه پردازان هنجارگرا بسیاری از رویکردهای خود را از اندیشه‌های ارتباطی «کارل دوویچ» (Karel Dowitz) و همچنین قالب‌های تحلیلی- ادراکی ساختارگرایان اخذ کرده‌اند. آن‌ها نیز در مطالعات خود نسبت به تحول اقتصادی- صنعتی در منطقه آسیای شرقی، نه تنها بر شاخص‌های فنی، ابزاری و سازمانی تأکید دارند بلکه چنین فرایندی را بر اساس زیرساخت‌های فرهنگی و هنجاری امکان‌پذیر می‌دانند.

به این ترتیب، هنجارها می‌توانند پیوندهای مناسب و مؤثر با شاخص‌های ابزاری در روند توسعه منطقه‌ای ایجاد نمایند (Wallace, 1994: 11).

نقش مؤلفه‌های فرهنگی-هنجاری در توسعه منطقه‌ای به‌گونه‌ای است که زمینه تمایز نهادها و ساخت‌های اقتصادی در مناطق متنوع در حال توسعه را ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، نقش عوامل فرهنگی در روند منطقه‌گرایی، زمینه «تمایز» (Differentiation) در حوزه‌های جغرافیایی مختلف را ایجاد کرده و از این طریق شاهد تنوع در فرایند و شکل بندی‌های توسعه منطقه‌ای می‌باشیم.

به همان‌گونه که مؤلفه‌های هنجاری می‌توانند زمینه‌های لازم برای همبستگی یک مجموعه را ایجاد نماید، این شاخص‌ها عامل تفاوت و تمایز حوزه‌های مختلف جغرافیایی از یکدیگر

می‌باشند. اگرچه مؤلفه‌های هنجاری می‌توانند در روند اتحاد راهبردی، جهت توسعه منطقه‌ای نقش آفرین باشند، اما این امر در زمره موضوعاتی محسوب می‌شود که فضای توسعه اقتصادی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی را از یکدیگر تفکیک و متمایز می‌سازد (Hettne and Soderbaum, 2000: 117).

مطالعات منطقه‌گرایی جدید تماماً بر اساس ترکیب مؤلفه‌های هنجاری با الگوها و ضرورت‌های تکنیکی-ابزاری مفهوم می‌یابد. به عبارت دیگر، نظریه پردازان منطقه‌گرایی جدید بیش از آن که برای شاخص‌های ابزاری و مادی اهمیت قائل باشند، به موضوعات فرهنگی، هنجاری و اجتماعی توجه نشان می‌دهند. این افراد بر این اعتقادند که فرایند تکامل و اثربخشی ابزارهای فنی و تکنیکی سپری گردیده، این ابزارها بخشی از واقعیت‌های توسعه اقتصادی محسوب شده و در نتیجه از اثربخشی قابل توجهی برای شکل‌گیری فرایندهای توسعه منطقه‌ای برخوردارند (Larner & Walters, 2003: 13).

پایان جنگ سرد و فروپاشی ساختار دوقطبی زمینه تحول و دگرگونی در فرایندهای توسعه منطقه‌ای را فراهم آورد. در دوران جدید، مؤلفه‌های هنجاری از قابلیت بیشتر برای انتقال به نهادهای اجتماعی و اقتصادی برخوردار گردیده‌اند. ابزارهای ارتباطی توانستند زمینه انتقال مفاهیم را به وجود آورند.

به‌طور کلی، هرگاه فرایندهای اقتصادی نوین شکل می‌گیرد، باید آن را تابعی از مؤلفه‌های اجتماعی و ابزاری دانست. در منطقه‌گرایی جدید، نقش نهادها در توسعه همگرایی منطقه‌ای و گسترش همکاری‌های اقتصادی-فنی افزایش می‌یابد. همان‌گونه که «دیتر»<sup>۲</sup> بیان می‌دارد نهادها و هنجارها به سیاست‌گذاران اقتصادی کمک می‌کنند تا بین فضاهای مادی و هنجاری نیز اتحاد راهبردی به وجود آورد.

به این ترتیب، هزینه‌های تعامل و همکاری اقتصادی کاهش یافته، امکان تبادل بین کشورها افزایش می‌یابد و در نهایت می‌توان نشانه‌هایی از رضایت مندی جمعی و فراگیر را مورد ملاحظه قرار داد. هرگونه رضایت مندی، زمینه‌های لازم برای یادگیری عمومی، اجتماعی شدن و شکل‌گیری هویت جمعی را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر می‌توان به این جمع‌بندی رسید که منطقه‌گرایی جدید، درک ما را از تولید، همکاری، مبادله و تفکیک بازارها برای منافع فراگیر و گسترده‌تر افزایش می‌دهد (Dieter, 2006: 208).

به موازات رویکرد دیتر درباره منطقه‌گرایی هنجاری، می‌توان نظریات دیگری را نیز مورد ملاحظه قرار داد. در این ارتباط، «رافائل» (Rafael) به این جمع‌بندی رسید که هر منطقه ممکن است به تناوب یا همزمان معانی متفاوتی را منعکس سازد. به طور مثال، از نظر سیاسی به عنوان یک واحد اداری و اجرایی مورد توجه واقع شود؛ به همان گونه‌ای که از نظر فرهنگی

می‌تواند یک اجتماع زبانی و یا قلمرو اخلاقی را تولید نماید. این مؤلفه‌ها به گونه‌ای غیرمستقیم، زمینه‌های تأثیرگذاری بر نوع تولید، منطقه‌های تولید و نیز فرایندهای مبادله را امکان‌پذیر می‌سازد (Rafael, 1999: 1208).

منطقه‌گرایی جدید، پیوند و مشابهت قابل توجه با نظریات ساختارگرایی دارد. کسانی که در این زمینه، مطالبی را ارائه کرده‌اند بر این اعتقادند که «ساختارگرایان اجتماعی» (Social Constructivism) رشته نسبتاً جدید از نظریه اقتصاد سیاسی بین‌المللی است که گریزی نیز به حوزه روابط بین‌الملل می‌زند. این رشته اساساً تأکید بر ارزش‌ها، هنجارها، اعتقادات، تصورات، عقاید و ساخت‌های هویتی دارد. «پیمل» بر این اعتقاد است که نشانه‌های ساختارگرایانه در مطالعات منطقه‌ای کاربردی قابل توجه داشته و از این طریق می‌توان بر فرایندهای تحلیلی و مدل‌های رفتاری اقتصاد سیاسی بین‌الملل تأثیر گذاشت (Pemel, 2005: 24).

به این ترتیب، ساختارگرایی اجتماعی می‌تواند اتحاد راهبردی بین حوزه‌های مادی و غیرمادی را شکل دهد. این رهیافت، جنبه‌های غیرمادی و ابزاری را درباره شکل‌گیری نهادها و مجموعه‌های اقتصادی بیان داشته و نشان می‌دهد که از طریق همکاری بین‌المللی می‌توان هنجارهای نهفته را با یکدیگر ترکیب کرده و در حوزه‌های اقتصادی مورد استفاده قرار دهد. این مسائل از طریق ساختار اجتماعی و یا الگوهای تصویری- ادراکی پدیده‌ها ایجاد شده و بر شکل بندی‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. در این فرایند، عقاید، هنجارها و هویت‌ها به موازات منافع بر کنش اقتصادی کشورها و گروه‌ها تأثیر می‌گذارند. به طور مثال می‌توان از رویکرد «جان مینارد کینز» (John Maynard Keynes) در کتاب بسیار معروفش با عنوان «نظریه عمومی» (The General Theory) در تبیین این موضوع بهره گرفت. وی می‌گوید:

«عقاید فیلسوفان سیاسی و اقتصاددانان، قدرتمندتر از آن است که عموماً دریافت و درک می‌شود. در واقع جهان تحت تأثیر قوانین موضوعات کوچک است. مردان عمل و آنانی که معتقدند کاملاً از هرگونه تأثیر اندیشمندان و روشنفکرانه به دورند، معمولاً بندگان برخی از اقتصاددانان گذشته‌اند- شیفتگان قدرت نیز بر اساس واقعیت‌های اجتماعی محیط خود عمل نمی‌کنند. آنهایی که آواهایی را در فضایی مبهم می‌شنوند، التهاب ناشی از بی‌خودشدگی خود را از میان آثار پراکنده و علمی سال‌های گذشته بیرون می‌کشند» (Keynes, 1936: 363).

آنچه کینز به عنوان نظریه پرداز نئوکلاسیک بر آن تأکید دارد، تابعی از ادراکات نظری و همچنین هنجارهایی است که در فضای ارتباطی شکل گرفته و مورد استفاده کارگزاران و مجریان اقتصادی قرار می‌گیرد. در این ارتباط می‌توان به مطالب متنوع درباره تجارت آزاد، دموکراسی، آزادی، فردگرایی و حتی تصور منطقه یا ایجاد «هویت منطقه‌ای» (Regionness) در

مطالعات مربوط به اقتصاد منطقه ای اشاره نمود. همان‌گونه‌ای که «کاتز نشتاین» (Katzenstein) بیان می‌دارد:

«منطقه را می‌توان مجموعه‌ای فراتر از جریان مادی، ابزاری یا کالایی دانست. شکل‌گیری هویت و منطقه و پیوندهای اقتصادی-اجتماعی که در آن شکل می‌گیرد، تابعی از ساختار اجتماعی و شناختی است. این ساختارها بر اساس چگونگی مشارکت مردم با ملت‌های مختلف در یک فضای مشترک جغرافیایی ایجاد شده و همچنین می‌تواند حسی مشترک از منطقه‌گرایی را ایجاد کند. در این شرایط هرگونه فعالیت اقتصادی به موازات کسب منفعت و سود به عنوان کنشی در راستای تولید هویت محسوب می‌شود» (Katzenstein, 2005: 38).

شکل‌گیری چنین فضای جغرافیایی که ماهیت اقتصادی دارد، در نظریه ساختارگرایان بدون توجه به اتحاد راهبردی مؤلفه‌های اجتماعی امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر، می‌توان مفاهیم، استعاره‌ها و قیاس‌هایی را مورد ملاحظه قرار داد که براساس آن شکل‌گیری هویت و موجودیت یک منطقه را امکان پذیر می‌سازد. به همین دلیل است که «هارل» از واژه «جامعه منطقه‌ای» (Regional Society) استفاده می‌کند.

وی چنین وضعیتی را تحول دائمی و فراگیر مجموعه‌ها و نهادهایی می‌داند که هویت مشخص را شکل داده و از سوی دیگر، زمینه‌های کنش بازیگران رسمی، غیررسمی و یا نهادینه شده را به وجود می‌آورد (Hurrel, 1995: 466).

در واژگان تطبیقی اقتصاد سیاسی بین‌المللی می‌توان حس ایجاد هویت منطقه‌ای را در اروپا، بیش از سایر مناطق مشاهده کرد؛ در حالی که آسیای شرقی به صورت منطقه متنوع باقی مانده است که این حس در آن به‌گونه‌ای مرحله‌ای در حال شکل‌گیری و گسترش است. این امر از طریق ارتباطات، سرمایه‌گذاری و فرایندهای روشنفکری شکل گرفته است. پویایی‌های اقتصاد منطقه‌ای رشد اقتصادی فراگیر و تبدیل منطقه به بازار اقتصاد سرمایه‌داری چنین وضعیتی را ایجاد کرده است. به هر میزان همکاری‌های اقتصادی، افزایش یابد و یا اینکه سطح فراگیرتری از مشارکت به وجود آید، طبعاً امکان ایجاد «هویت منطقه‌ای» در حوزه آسیای شرقی نیز افزایش خواهد یافت.

بحران مالی ۸-۱۹۹۷ میلادی، حس منطقه‌گرایی در آسیای شرقی را افزایش داد. به همان‌گونه‌ای که انسان‌ها، خانواده‌ها و ملت‌ها در شرایط بحران و مخاطرات فراوری خود به قالب‌های هویتی مشترک دست می‌یابند، طبیعی است که کشورها و واحدهای منطقه‌ای نیز در شرایط بحران، نشانه‌هایی از همبستگی، همکاری و مشارکت فزاینده را ایجاد می‌نمایند. بحران مالی شرق آسیا، پیوندهای اجتماعی-اقتصادی واحدهایی که در فضای ایجاد هویت منطقه‌ای قرار می‌گیرند، را افزایش داد. بسیاری از تحلیل‌گران بر این اعتقادند که منطقه‌گرایی در اروپا

نیز بعد از دوران بحران بزرگ اقتصادی از اهمیت و عینیت بیشتر برخوردار شد. ساخت‌های اجتماعی جدید شکل گرفته که زمینه‌های همکاری و همبستگی درون منطقه‌ای را ارتقاء می‌دهند (Pemel, 2005: 34).

ظهور جنبش‌های فرهنگی-اجتماعی «پان منطقه‌ای» در آسیای شرقی پیوند موثقی با فرایند ایجاد هویت منطقه‌ای پیدا کرده است. به طور کلی، نشانه‌های متنوع از ساختارهای اجتماعی وجود دارد که اتحادهای راهبردی در حوزه منطقه‌ای را شکل می‌دهند. به طور مثال می‌توان به کارتون‌های ژاپنی، موسیقی پاپ کره، برنامه‌های متنوع تلویزیونی کره، ستاره‌های تلویزیونی چینی و گروه‌های آواز چندملیتی آسیایی اشاره کرد. این شاخص‌ها به عنوان جاذبه‌های رو به رشد فضای منطقه‌ای پان آسیایی را شکل می‌دهند. تمامی کارتون‌ها، موسیقی‌های پاپ و پایگاه‌های اینترنتی، فرهنگی جدید را در حوزه آسیا ایجاد کرده که دو دهه قبل قابل تصور نبود (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۱۸).

از سوی دیگر می‌توان نشانه‌های دیگر از هنجارهای فرهنگی-اجتماعی آسیای شرقی را در روند مبادلات گروه‌های عمومی جامعه ملاحظه کرد. ساخت‌های حکومتی نیز چنین فضایی را تقویت کرده‌اند.

مبادله بین‌المللی دانشجویان و مسافرت‌های متنوع که در قالب سفرهای دسته جمعی انجام می‌گیرد، را می‌توان زمینه چنین فرایندی دانست. به طور کلی، اراده دولت‌ها و شرکت‌های اقتصادی در عصر موجود بر گسترش مبادلات، ارتباطات و همکاری‌ها شکل گرفته است. نشانه‌هایی متنوع از تراکم در مسافرت خارجی، تجارت اقتصادی، تبادل کالاهای فرهنگی همانند موسیقی و فیلم در آسیای شرقی به وجود آمده و این امر به عنوان نشانه‌های اجتماعی شدن منطقه تلقی می‌شود. مؤلفه‌های یاد شده به ایجاد هویت منطقه‌ای در آسیای شرقی کمک نموده و زمینه ارتقاء سطح همکاری‌ها را فراهم می‌سازد (Mahani, 2002: 1265).

به موازات فرایند منطقه‌گرایی می‌توان از تئوری اتحاد راهبردی برای ایجاد «محیط فرامنطقه‌ای» (Trans-Regional) نیز بهره گرفت. این امر در «ساختار نشست آسیا-اروپا» (ASEM) و همچنین «برنامه آسیای شرقی، آمریکای لاتین» (East Asia-Latin American Forum) قابل ملاحظه می‌باشد. روند یاد شده بیانگر شرایطی است که موج‌های منطقه‌گرایی مبتنی بر خودشدگی به احساسی فراگیرتر تبدیل می‌شود که زمینه‌های مربوط به «ماشدگی» (We-ness) و «آنها شدگی» (Them-ness) را در نظام منطقه‌ای ارتقاء می‌دهد. به طور کلی، روندی که منجر به گسترش هنجارهای جمعی از فضای دولت ملی به حوزه منطقه‌ای گردیده است، به گونه‌ای مرحله‌ای در حال تکامل و گسترش است. چنین روندی را می‌توان در ارتباط با سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی-اجتماعی بین منطقه‌ای ملاحظه کرد (Gilson, 2002: 122).

### نتیجه

شواهد نشان می‌دهد که در روند منطقه‌گرایی، موج‌های وابستگی متقابل بین بازیگران مختلف ایجاد می‌شود. پیوندهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افزایش یافته، به گونه‌ای که می‌توان به این نتیجه رسید که نشانه‌های منطقه‌گرایی در سطوح مختلف گسترش یافته‌اند. این نشانه‌ها از فضای فرهنگی، اجتماعی و هنجاری آغاز گردیده و به سوی قالب‌های ساختاری و کارکردی گسترش می‌یابند. در این فرایند، پیوندهای اجتماعی-اقتصادی در سطح خرد به لحاظ کارکردی، ماهیت همگرایانه‌تر یافته‌اند.

رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری دائمی زمینه گسترش تجارت را فراهم آورده است. به عبارت دیگر، سرمایه مالی، محور اصلی سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی تلقی می‌شود. در این فرایند مؤلفه‌های مالی در توسعه اقتصادی نقش محوری ایفاء می‌نمایند، به همان گونه‌ای که شاخص‌های فرهنگی و هنجاری از جایگاهی محوری‌تر در حوزه ادغام و همبستگی اجتماعی برخوردار شده‌اند. در این روند تمامی نشانه‌ها بیانگر آن است که سیاست‌گذاری مالی زمینه گسترش همکاری‌های تجاری، صنعتی و مبادلات چندجانبه را فراهم می‌آورد. محور چنین اقدامی دست‌یابی به سود مشترک است؛ در حالی که سیاست‌گذاری هنجاری، زمینه‌های نیل به هویت و همبستگی اجتماعی را به وجود می‌آورد.

در روند منطقه‌گرایی جدید، سیاست‌گذاری اقتصادی به موازات سیاست‌گذاری اجتماعی انجام می‌گیرد. بنابراین، دست‌یابی به فرایندهایی از جمله بازار مشترک، تولید کالاهای مشترک و منطقه آزاد تجاری، تابعی از سرمایه مالی و سیاست‌گذاری اقتصادی است. به همان گونه‌ای که جلوه‌هایی از سیاست‌گذاری اجتماعی در راستای تولید فیلم، گسترش ارتباطات ماهواره‌ای ایجاد سبک‌های جدید موسیقی را مورد پذیرش شهروندان مشارکت‌کننده در روند منطقه‌گرایی قرار می‌گیرند، را می‌توان در زمره شاخص‌هایی دانست که همکاری‌های چندسطحی در فضای اقتصادی-اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد.

در فرایند منطقه‌گرایی جدید، نقش نیروها و مؤلفه‌های بین‌المللی نیز از اهمیت ویژه برخوردار است. کشورهایی که در روند جدال با ساختار و بازیگران نظام بین‌الملل برمی‌آیند، نقش محدود و شانس کمتر برای شکل دادن به فضای منطقه‌گرایی دارا هستند. به همین دلیل است که کشورهای خاورمیانه، فرصت محدودتر برای ایجاد ساختار منطقه‌ای دارند. آنها بیش از آنکه درصدد برجسته‌سازی شاخص‌های همگرا در حوزه منطقه‌ای باشند، نشانه‌هایی از تعارض و واگرایی را مورد توجه و پیگیری قرار می‌دهند.

به عبارت دیگر در فضای خاورمیانه هیچ‌گونه نشانه‌ای از منطقه‌گرایی مشاهده نمی‌شود. اگرچه کشورهای خاورمیانه دارای منابع اقتصادی قابل توجه هستند و از این طریق به منابع



مالی فراگیر و گسترده دست می‌یابند، اما این امر نمی‌تواند برای آنان انسجام و زیرساخت لازم و مؤثر برای شکل‌گیری منطقه‌گرایی را فراهم سازد. در این منطقه، اراده برای ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی مشترک که در روند همگراییانه قرار گیرد، محدود می‌باشد. فرهنگ تعارض و بدبینی نخبگان نسبت به یکدیگر چنین فضایی را تشدید نموده است.

این امر نشان می‌دهد که موج‌های منطقه‌گرایی در شرایطی می‌تواند از قابلیت و مطلوبیت لازم برخوردار باشد که زمینه‌های مناسب برای همکاری و مشارکت چندجانبه وجود داشته باشد. کشورهای آسیای شرقی و همچنین واحدهای خاورمیانه در زمره مجموعه‌هایی محسوب می‌شوند که از قابلیت لازم برای حداکثرسازی فرایندهای همگراییانه برخوردار بوده‌اند. این موضوع زمینه‌های لازم برای ایجاد تعادل بین منافع و همچنین قالب‌های هویتی چنین مجموعه‌هایی را فراهم می‌سازد.

به‌طور کلی، منطقه‌گرایی از طریق سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی در شرایطی حاصل می‌شود که واحدهای تشکیل‌دهنده منطقه‌ای بتوانند تقسیم بین‌المللی کار را از طریق گسترش شبکه‌های تولید بین‌المللی بازسازی نمایند. این امر بیش از آنکه مبتنی بر تعارض و جدال باشد، تابعی از ضرورت‌های همگراییانه برای تولید مشترک و گسترش بازارهایی است که هر کشور می‌تواند نقش مؤثری را در آن ایفاء نماید.

بنابراین، بازار جهانی و ساختار اقتصاد بین‌الملل در فعال‌سازی شاخص‌هایی که در روند ترکیب با یکدیگر، اتحاد راهبردی را شکل می‌دهند، از اهمیت ویژه برخوردارند. در این فرایند، «زنجیره ارزشی» (value Chain) جدید ایجاد می‌شود. این زنجیره ترکیبی از سودگرایی و همچنین هویت‌گرایی می‌باشد. لازم به توضیح است که شکل‌گیری زنجیره ارزشی در روند منطقه‌گرایی می‌تواند فعالیت‌های کارکردی معطوف به منطقه‌گرایی را تقویت نماید. این زنجیره ارزشی، قادر است تا «ارزش افزوده» (Added Value) جدید را ایجاد نماید.

تمامی شواهد یاد شده نشان می‌دهد که منطقه‌گرایی بخشی از معادله باز تولید اقتصادی در فضای اقتصادی جدید است که بر اساس آن زنجیره‌های ارزشی را به ارزش افزوده اقتصادی، اجتماعی و سازمانی پیوند می‌دهد. شرکت‌های چندملیتی و نمادهای بین‌المللی اقتصادی از طریق طراحی، تحقیق و توسعه، پردازش عناصر مادی، حمایت‌های تدارکاتی، مدیریت اطلاعاتی و ارتباطی، سرمایه‌گذاری مالی، توسعه صنعتی، بازاریابی و توزیع محصول نهایی در بازارهای مختلف تجاری می‌توانند بین منابع انسانی (نیروی کار ماهر یا ارزان)، دستیابی به مواد اولیه و کاربرد توانمندی‌های فناورانه رابطه متقابل برقرار نمایند.

به هر میزان شبکه تولید بین‌المللی از تحرک بیشتر برخوردار شود، زمینه گسترش آنان را در حوزه‌های جغرافیایی فراگیرتر فراهم می‌سازد. این رویکرد مبین آن است که تولید اقتصادی از طریق شبکه‌های بین‌المللی و نهادهایی انجام می‌گیرد که قادرند بازار و سود اقتصادی را متنوع نمایند. در چنین شرایطی زیرساخت‌های اجتماعی همگون نیز از طریق گروه‌های مرجع هنجاری در حوزه‌های اجتماعی - فرهنگی شکل می‌گیرد.

### منابع و مأخذ:

#### الف. فارسی:

۱. اونیل، پاتریک (۱۳۸۶) **مبانی سیاست تطبیقی**، ترجمه سعید میرترابی، تهران: انتشارات قوس.
۲. پارسونز، واین (۱۳۸۵) **مبانی سیاست‌گذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها**، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، جلد اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. رادریگز، کارل (۱۳۸۰) **مدیریت در عرصه بین‌المللی**، ترجمه شمس السادات زاهدی و حسن دانایی فر، تهران: انتشارات صفار-اشراقی.
۴. فاین، بن (۱۳۸۵) **سرمایه اجتماعی و نظریه اجتماعی**، ترجمه م. ک سروریان، تهران: مطالعات راهبردی.
۵. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) **عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای**، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، جلد اول، تهران: طرح نو.
۶. گودبای، جیمز (۱۳۸۲) **تعارض‌های منطقه‌ای**، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران: مطالعات راهبردی.

#### ب. خارجی:

1. Acharya, A. (2004) How ideas spread: Whose Norms Matter? Norm Localization and Institutional Change in Asian Regionalism, **International Organization**, 58.
2. Borrus, M. Ernest, D and Haggard, S (2000) International Production Networks: Air Freight Services and the Electronics Industry in Southeast Asia, **Economic Geography**, 82, 2.
3. Buzan, B. and Waever, O. (2003) **Regions and Powers: The structure of International Security**, Cambridge: Cambridge University Press.
4. Cohen, E. (1990) The Future of Force, **The National Interest**, 21.
5. Dieter, H. (2006) Report on East Asian Integration, **Notre Europe Studies and Research Paper**, No.47.
6. Gamble, A. and Payne, A (1996) **Regionalism and World Order**, Basingstoke: Macmillan.
7. Gilson, J. (2002) **Asia Meets Europe: Internationalism and the Asia-Europe Meeting**, Cheltenham: Edwin Elgar.
8. Henning, C.R. (2002) **East Asia Financial Co-Operation**, Washington D.C: Intitute for International Economics.
9. Hettne, B. and Inotai, A. (1994) **The New Regionalism**, World Institute for Development Economics Research, United Nations University, Helsinki.
10. Hurrel, A. (1995) **Regionalism in Theoretical Perspective**, Oxford: Oxford University Press.
11. Katzenstein, P.J. (2005) **A World of Regions: Asia and Europe in the American Imperium**, Ithaca: Cornell University Press.
12. Keynes, J.M. (1936) **The General Theory of Employment, Interest and Money**, Cambridge: Cambridge University Press.
13. Larner, W. and Walters. W (2002) **The Political Rationality of New Regionalism**, Theory and Society, 31.
14. Lee, K.T. (2002) **Globalisation and the Regional Research**, 23.

15. Mahani, Z.A (2002) ASEAN Integration: At risk of Region in Different Directions, **The World Economy**, 25, 9.
16. Olds, K. and others (1999) **Globalisation and the Asia-pacific**, London: Routledge.
17. Pempel, T.J. (2005) **Conclusion: Tentativeness and Tensions in the Construction of Asia Regions**, Ithaca: Cornell University Press.
18. Rafael, V.L. (1999) Regionalism, Area Studies and the Accidents of Agency, **American Historical Review**, 104, 4.
19. Wallace, W. (1994) **Regional Integration**, Washington: The Brookings Intitution .

از این نویسنده تاکنون مقالات ذیل در همین مجله منتشر شده است:

"تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد"، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار ۸۷. "اروپا و جنگ پیش‌دستانه"، دوره ۳۹، شماره ۱، بهار ۸۸. "فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی در شرایط رکود در آمریکا ۲۰۰۹-۲۰۰۷"، دوره ۳۹، شماره ۴، زمستان ۸۸.

